



## تربیت سیاسی در چارچوب نظام‌های سیاسی و نظریه‌های مختلف

دکتر مقصود رنجبر<sup>۱</sup>

### مقدمه

تربیت یکی از پیچیده‌ترین فرایندهای انسانی و اجتماعی است و جوامع مختلف همواره با معضل تربیت و چگونگی آن مواجه بوده‌اند. همچنین اندیشمندان زیادی در مورد کم و کیف آن و چگونگی آن، بحث‌های فراوانی را مطرح کرده‌اند. صرف نظر از اختلافات فکری و نظری فراوانی که درباره آن وجود دارد، در مورد چگونگی فرایند عملی آن در سنین و مقاطع مختلف هم اختلافات زیادی به چشم می‌خورد. جالب این است که با وجود اهمیت این موضوع در مراکز علمی ما، مطالعات اندکی در این زمینه صورت گرفته است. اما مقوله تربیت سیاسی (موضوع این مقاله) از این هم پیچیده‌تر است و کمبود منابع درباره آن چنان است که گویی منبعی در این زمینه نداریم.

تربیت و چگونگی آن از موضوعات مهمی بوده است که همواره ذهن اندیشمندان را در جوامع مختلف به خود جلب کرده است، در عین حال درباره

۱ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

تربیت و تعلیم پذیری انسان هم دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد؛ البته تقریباً در این که انسان‌ها از دوران کودکی قابلیت تعلیم و تربیت را دارا هستند تردیدی وجود ندارد و تقریباً اغلب اندیشمندان در مورد آن اتفاق نظر دارند. در میان اندیشمندان مسلمان، فارابی یکی از اولین فلاسفه‌ای است که در این مورد به طور مستقل بحث کرده است.

فارابی عمدتاً در دو کتاب خود یعنی «التنبیه علی سبیل السعادة» و کتاب «تحصیل السعادة» آرای خویش را در باب تعلیم و تربیت آورده است. وی بر آرا و اندیشه‌های افلاطون و ارسطو تکیه و اعتماد دارد. فارابی، آدمی را تربیت پذیر می‌داند و با تأکید بر اکتسابی بودن همه خلق و خواهی نیک و بد، عامل تغییر اخلاق را در آدمی «عادت» می‌داند که از نظر او تکرار یک کار در زمانی طولانی و به دفعات است. وی اکتساب خلق و خوی نیک یا بد را با اکتساب صناعت‌های مختلف همانند می‌یابد که مهارت یافتن در آن‌ها در گرو تکرار آن‌ها است. در عین حال وی همه چیز را در تعلیم و تربیت، اکتسابی نمی‌داند بلکه برای فطرت نیز سهم مهمی قائل است و بر آن است که خلق و خوی نیک و بد، بالقوه و بالفطره در درون آدمی وجود دارد و با تکرار و در نتیجه عادت به آن‌ها بالفعل می‌گردد.<sup>۱</sup> در راستای همین دیدگاه، اخوان الصفا، تعلیم و تربیت را عبارت می‌دانند از بالفعل کردن آنچه به صورت بالقوه در نهاد آدمی وجود دارد.<sup>۲</sup>

در مقابل این دیدگاه که از زمان افلاطون بسیاری به آن قائل هستند، جان لاک معتقد است که ذهن انسان یک لوح سفید است و بعداً هر چه روی آن حک شود اعم از علم و اخلاق و به ویژه تربیت اجتماعی، شخصیت انسان را شکل می‌دهد. به نظر وی هر چه در این لوح سفید نوشته شود، انسان همان می‌شود.<sup>۳</sup> دیدگاه «ژان ژاک روسو» هم درباره تربیت بر همین اساس استوار است؛ «امیل» کتابی درباره سرشت پاک انسان است و هدف آن نشان دادن این موضوع است که چگونه شرارت و تشخیص نادرست که با فطرت انسان بیگانه است از خارج وارد این ساختار می‌شود و آن را در جهت تباهی دگرگون می‌کند.<sup>۴</sup>

## ۱) تربیت سیاسی

به لحاظ تاریخی پیوند عمیقی میان تربیت و ساختارهای سیاسی در ایران و جهان وجود داشته است. در طول تاریخ ایران، حکومت‌های مختلف، مولفه‌هایی از تربیت را در

۱. ابو نصر محمد فارابی؛ سعادت از دیدگاه فارابی (ترجمه دو کتاب التنبیه علی سبیل السعادة و کتاب تحصیل السعادة)، انتشارات الهادی.

۲. اسماعیل باغستانی؛ دانشنامه جهان اسلام تعلیم و تربیت، ج ۷، ص ۱۴۷.

۳. جان لاک؛ تحقیق درباره فهم بشر، ترجمه رضازاده شفق، نشر دهخدا، ۱۳۴۹، ص ۱۷.

۴. ژان ژاک روسو؛ امیل، ترجمه ع صبحانی، ۱۳۴۸.

نظر داشته‌اند؛ در ایران باستان سعی می‌شد، ضمن القای عادت‌های معینی، کودکان را طبق سلیقه حاکم پرورش دهند. یکی از اهداف نهایی آموزش و پرورش در دوره ساسانی خدمت به نظام طبقاتی و حفظ برتری و تسلط طبقه حاکم بود.<sup>۱</sup> در دوران صفوی نهادهای آموزشی صبغه دینی یافت، چرا که نظام حکومتی صفویه بر مبنای مذهب شیعه خود را توجیه می‌کرد.<sup>۲</sup> در دوران پهلوی علاوه بر سیاست‌های عمومی رژیم در کنترل افکار، سازمانی تحت عنوان سازمان پرورش افکار، تاسیس گردید که اهداف اساسی رژیم را در حوزه تعلیم و تربیت، به طور جدی پیگیری می‌کرد.<sup>۳</sup> ریشه این پیوند میان ساخت سیاسی و تربیت سیاسی این است که تربیت سیاسی یکی از مهم‌ترین فرایندهایی است که نقش انکارناپذیری در جامعه‌پذیری سیاسی در هر جامعه‌ای دارد.

جامعه‌پذیری سیاسی یکی از مسائل اساسی در فرهنگ سیاسی هر جامعه است که از خلال آن، بین ارزش‌های نظام سیاسی و نگرش عمومی پیوند و هماهنگی به وجود می‌آید. هر چقدر عمق و گستره جامعه‌پذیری سیاسی بیشتر باشد به همان میزان پیوند بین دولت و جامعه عمیق‌تر و وسیع‌تر است و در نتیجه دولت از ثبات و مشروعیت بالاتری برخوردار است. از این نظر تربیت سیاسی به عنوان مقدمه‌ای برای جامعه‌پذیری سیاسی در هر جامعه‌ای از اهمیت ویژه برخوردار است. البته باید گفت که در مورد جامعه‌پذیری سیاسی در علم سیاست و فلسفه سیاسی، نگرش‌های متعدد و متنوعی وجود دارد که در این جا موضوع بحث ما نیست. در این مقاله موضوع اصلی، «تربیت سیاسی، مبانی، اهداف و ویژگی‌های آن با توجه به نظام‌ها و نظریه‌های مختلف است که جامعه‌پذیری سیاسی یکی از پیامدها و نتایج آن تلقی می‌شود. باید گفت که جامعه‌پذیری سیاسی با مولفه‌های زیادی همچون زمینه‌های تاریخی و بلندمدت فرهنگ سیاسی در ارتباط و تربیت سیاسی یکی از مؤلفه‌های اثرگذار است. گاهی تاثیر زمینه‌های تاریخی بسیار بیش‌تر و عمیق‌تر از خود فرایند تربیت سیاسی است.

برای مطالعه تربیت سیاسی نگاهی اجمالی به مفهوم تربیت و چگونگی استفاده از آن در واژه ترکیبی «تربیت سیاسی» ضرورت دارد. «واژه تربیت در لغت نامه دهخدا به معنای تعلیم و تربیت، بیاموختن، بیگاهانیدن، آموزانیدن و کسی را چیزی آموختن و... آمده است»<sup>۴</sup>؛ در واقع وی تربیت را با تعلیم یکی می‌انگارد. واژه ترکیبی آموزش و پرورش هم، مترادف با این مفهوم از تربیت است. چنان که گفته شد، به لحاظ تاریخی نوع تربیت در کشورهای مختلف با عقاید و هدف‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی وابستگی دارد و

۱. کمال درانی: تاریخ آموزش و پرورش قبل و بعد از اسلام، انتشارات سمت، ۱۳۷۶، ص ۲۵.

۲. عیسی صدیق: تاریخ و فرهنگ در ایران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۹۱.

۳. بابک دریگی: سازمان پرورش افکار، مرکز اسناد و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

۴. لغت نامه دهخدا، ماده تربیت.

اصول مورد قبول در سازمان و اداره امور نیز که با همین عقاید و هدف‌ها پیوستگی دارند؛ مسأله اصلی در تربیت سیاسی، اصل تعلیم پذیری سیاسی انسان و افراد جامعه است. مفروض همه نظریه‌های تربیت این است که می‌توان انسان را با استفاده از روش‌های درست به نحوی تربیت کرد که بتواند استعدادهای خود را در مسیر کمال، هدایت کند.

معنای لغوی تربیت هم به بارآوردن استعداد است؛ یعنی انسان به طور بالقوه دارای کمالات و استعدادهایی است که تربیت درست آن‌ها را بارور ساخته و بالفعل می‌کند و در صورت نبود تربیت درست این استعدادهای ذاتی وی، ضایع خواهد شد. حال سؤال این است که آیا در تربیت سیاسی هم دارای چنین مفروضی هستیم یا این که ما در سیاست به دنبال هدف دیگری هستیم؟ آیا می‌توانیم بگوییم که در تربیت سیاسی منظور نه بالفعل کردن استعدادهای بالقوه، بلکه ایجاد باورهای سیاسی خاصی است که افراد جامعه را به نظام سیاسی پیوند می‌دهد و بین آنان همگرایی ارزشی و اخلاقی ایجاد می‌کند؟ به نظر می‌رسد که هدف از تربیت سیاسی، گزینه اخیر باشد، با این قید که تربیت سیاسی می‌تواند اهداف گسترده‌تری چون آموزش معاشرت افراد با یکدیگر، ایجاد شخصیت سیاسی خاص و ... را داشته باشد. البته مسأله اصلی در تربیت سیاسی همین ایجاد باورهای سیاسی خاص مورد نظر نظام در افراد جامعه است.

بنابراین مبنای اساسی در تربیت سیاسی هم تعلیم پذیری سیاسی انسان‌ها و افراد جامعه است که در واقع، فرع بر اصل تعلیم پذیری انسان‌ها است. حال سؤال این است که آیا چنین تحلیل و تعمیمی تا چه حد صحت دارد؟ آیا می‌توان به انسان‌ها اصول و آموزه‌های سیاسی، خاصی را آموزش داد و در آنان نسبت به آن باورهای سیاسی، گرایش‌های مثبتی ایجاد کرد؟

آیا ایده‌های سیاسی و باورهای جامعه نسبت به حکومت به مرور زمان و تحت تأثیر وقایع و تحولات گوناگون شکل می‌گیرد یا این که آموزش‌های سیاسی می‌توانند در آنان ایده‌های جدیدی درباره سیاست ایجاد کرده، ایده‌هایی را از ذهن آنان پاک کند؟ باید گفت که در این زمینه، نظام‌های سیاسی و نظریه‌های تربیتی مختلف، دارای رویکردهای متفاوتی هستند که در قسمت‌های بعد به آن‌ها پرداخته می‌شود. اما به هر حال اصل کلی این است که بین یک نظام سیاسی و نظام تربیتی آن ارتباط و پیوند تنگاتنگی وجود دارد.

## ۲. پیوند آموزش و سیاست

با توجه به مباحث پیشین درباره تربیت سیاسی، اولین نکته‌ای که وجود دارد پیوند میان آموزش و سیاست است که از زوایای گوناگون قابل بررسی است. به لحاظ تاریخی در

دوران های گذشته هم، همواره بر وجود رابطه میان آموزش و طرز فکر و عمل سیاسی افراد جامعه تأکید شده است و دولت و جریان های سیاسی نسبت به این امر توجه خاصی داشته اند. در ایران دوره سلجوقی و در صدارت «خواجه نظام الملک» مدارس نظامیه با هدف ایجاد و تقویت بینش سیاسی - مذهبی خاصی در جامعه تشکیل گردید. یعنی نظامیه های تاسیس شده اساساً نهادهای سیاسی بودند و کارکرد آموزشی آنان تحت الشعاع اهداف سیاسی آن قرار داشت.<sup>۱</sup>

در مقابل، جنبش اسماعیلیه هم در قلعه های خود در الموت بر آموزش تأکید داشتند و رسائلی را تحت عنوان رسائل اخوان الصفا منتشر می کردند که در واقع بیانگر آرا و دیدگاه های سیاسی آنان بود و اتباع خود را تحریض می کردند که این رسائل را مطالعه کنند. ریشه این که جنبش اسماعیلیه را با واژه تعلیمیه هم معرفی می کنند، همین موضوع است که به تعلیم و تربیت هواداران خود اهمیت زیادی قائل بودند. «هدف اخوان الصفا» از تالیف این رساله ها، پرورش کسانی بود که به آنان ملحق می شدند و رساله های خود را هم، جامع حقایق می دانستند.<sup>۲</sup> این موارد و نمونه های متعدد دیگری نشان می دهد که همواره این ذهنیت وجود داشت که می توان باورهای سیاسی خاصی را به افراد تلقین کرد تا به حدی که به این باورها ایمان بیاورند.

اما پیوند میان آموزش و سیاست در دوران معاصر با توجه به عمومی شدن آموزش و گسترش فوق العاده آن، از عمق وسیع تری برخوردار شده است.

باید گفت که اساساً بسط آموزش و پرورش به صورت کلی بر فضای سیاست در جوامع، تأثیرگذار است. بسیاری از تحولات عمیق در جوامع، ناشی از گسترش آموزش و پرورش عالی بوده است که به افراد ذهنیت انتقادی و تحول خواهانه بخشیده است. ارتباط آموزش و سیاست چنان که قبلاً گفته شده، از دیر زمان مورد توجه بوده است و این امر و گسترده عمومی آن بر سیاست تأثیرگذار خواهد بود. مسأله این است که صرف نظر از محتوای آموزشی که به طور رسمی در جامعه القا می شود، خود گسترش آموزش و پرورش بر شکل گیری شخصیت سیاسی جدید در افراد که خواهان حقوق شهروندی هستند، اثرگذار است.

ارتباط آموزش و سیاست در این معنا به حدی است که «اریک هابریام» در نگرشی آینده شناسانه حدس می زند که سیاست در قرن بیست و یکم تا حد زیادی متحول خواهد شد؛ چرا که کودکان بهتر آموزش خواهند دید، فرهیخته تر از پدر و مادرشان خواهند شد و بهبود قابل توجه سطوح آموزش علت اساسی این تحول است که از آموزش ابتدایی

۱. درباره مدارس نظامیه ر.ک: علی اکبر کسمایی: مدارس نظامیه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۲. دادخواهی حیوانات نزد پادشاهان پربان از ستم آدمیان (از رسائل اخوان الصفا)، ترجمه عبدالحمید آیتی، نشر نی، ۱۳۸۲.

آغاز می‌شود و تا دانشگاه ادامه می‌یابد. میزان فعلی ورود به دانشگاه، پدیده‌ای جدید است. علاوه بر این در قرن بیست و یکم، بشر ساکن کره زمین خواندن و نوشتن خواهد آموخت.<sup>۱</sup>

بنابراین تحصیل علم با بالابردن میزان توانایی و اعتماد به نفس، میل به مشارکت را نیز افزایش می‌دهد.

چنان که دیدیم، مساله اصلی در تربیت و تربیت سیاسی، آموزش است؛ از این رو، دستگاه آموزش و پرورش نقش مهمی در این فرایند ایفا می‌کند. آموزش و پرورش رسمی با این که به لحاظ زمانی در مرحله بعد از خانواده قرار دارد اما از جهت اهمیت و تاثیرگذاری به مراتب مهم‌تر از خانواده است. کودکان در دنیای مدرن تقریباً عمده آموزش‌های خود را از آموزش و پرورش دریافت می‌کنند؛ بنابراین در زمینه تربیت سیاسی، آموزش و پرورش از تاثیرگذاری و اهمیت خاصی برخوردار است.

دولت‌های مختلف نیز روی آموزش و پرورش به عنوان مجرای مهم انتقال ارزش‌های سیاسی و تعمیق باورهای سیاسی مؤید نظام سیاسی، سرمایه‌گذاری فراوانی می‌کنند و همواره سعی در کنترل آن دارند. این موضوع با توجه به ساختار سیاسی حاکم از شدت و ضعف برخوردار است و به هر حال همه دولت‌ها تمایل زیادی برای به انحصار گرفتن آموزش و پرورش دارند. اما آنچه مهم است، محتوای آموزش و پرورش است. دولت‌های اقتدارگرا تمایل فراوانی به تعیین انحصاری محتوای آموزش و پرورش دارند؛ دولت‌های دموکراتیک نیز در این زمینه از خود تمایل نشان می‌دهند. باید گفت که تفاوت در تربیت سیاسی از همین جا آغاز می‌شود. از تفاوت میان نظام‌های دموکراتیک و غیر دموکراتیک.

### ۳. اهداف تربیت سیاسی

با توجه به توضیحاتی که در مورد ارتباط و پیوند سیاست و تربیت در طول تاریخ داده شد به طور طبیعی، اهداف تربیت در درون نظام‌های سیاسی مختلف با توجه به نظام ارزشی حاکم در دولت و حکومت متفاوت است. همان طور که «ریچارد رُرتی» می‌نویسد: «در اغلب جوامع به جوانان گوشزد می‌شود که جامعه آنان نه تنها یکی از بهترین جوامعی است که ساخته شده، بلکه جامعه‌ای است که تجسم خرد و حقیقت است.»<sup>۲</sup>

این ویژگی کم و بیش در همه جوامع و همه دوره‌ها مشاهده می‌شود. از سوی دیگر، اهداف تربیت سیاسی با مولفه‌های متعددی چون فرهنگ، تاریخ، اجتماع و به ویژه سیاست و دولت پیوند دارد. این پیوند در آثاری که در این زمینه منتشر شده و سیاست‌هایی که در این زمینه اعمال می‌شود، کاملاً قابل مشاهده است. به طور کلی بین ساختار

۱. اریک هابریام: به سوی قرن بیست و یکم، ص ۱۲۳.

۲. ریچارد رُرتی: فلسفه و امید اجتماعی، بشری، ۱۳۸۴، ص ۴۴.

دولت و نظام تربیتی و اهداف آن پیوند وجود دارد.

در یک جامعه ساده، نقش دولت آن است که از تربیت اعضای خود به شیوه پدران آنان اطمینان حاصل کند. در این جا نقش دولت، تهیه مقدمات برای نوعی هماهنگی در رسوم اخلاقی و رفتار، فعالیت و اندیشه است.<sup>۱</sup> اما در جوامع پیشرفته، موضوع فرایند اجتماعی شدن بسیار پیچیده است. در هر حال می توان گفت که هدف نهایی از تربیت سیاسی در هر جامعه‌ای، جامعه پذیری سیاسی و تداوم ارزش‌ها در بین نسل‌ها است که در خلال آن فرایند انتقال ارزشی از بالا به پایین امکان پذیر می‌شود. در عین حال، هدف از پرورش و تربیت سیاسی، یادگیری تلاش‌ها و رفتارهای سیاسی خاصی است که در واقع هر نظام سیاسی، از افراد جامعه خود انتظار دارد. بر این اساس، اهداف تربیت سیاسی تحت الشعاع ساختار نظام سیاسی از یک سو و فرهنگ سیاسی جامعه از سوی دیگر است.

به طور کلی در این موضوع تردیدی نیست که گرایش و رفتارهای افراد در حوزه سیاست - اعم از نوع نگرش به شخصیت‌های سیاسی، نظام سیاسی، آرایبی که در صندوق‌ها می‌ریزند، و مواضع سیاسی‌ای که در پیش می‌گیرند - تحت الشعاع نظام ارزشی سیاسی آن افراد است و در واقع هدف از تربیت سیاسی در درون هر نظام ساختن شخصیت سیاسی متناسب با آن نظام در جامعه است. در نتیجه، با توجه به نظام‌های سیاسی مختلف و همین طور نظریه‌های مختلف، اهداف تربیت سیاسی هم متفاوت می‌شود.

### ۱ - ۳. نظام های سیاسی و اهداف تربیت سیاسی

در درون هر ساختار سیاسی با اهداف متفاوتی از تربیت سیاسی مواجه هستیم؛ در درون نظام‌های دموکراتیک، هدف از تربیت سیاسی علاوه بر ایجاد وفاداری نسبت به ارزش‌های نظام سیاسی دموکراتیک، القا و عمومیت بخشیدن به روش‌های دموکراتیک در زندگی عمومی است.

تربیت سیاسی در این رژیم به دنبال ایجاد نظر مثبت درباره نظام سیاسی، ایجاد حس استقلال فردی و خودمختاری فکری و رویکرد نقادانه در زندگی سیاسی نیز است؛ رژیم دموکراتیک تلاش می‌کند تا به طور واقعی استعدادهای افراد انسانی در زمینه‌های مختلف شکوفا شود و دولت مانعی بر سر راه این شکوفایی استعدادهای مختلف از طریق تحمیل و اجبار یک خط مشی فکری نباشد. در نظام آموزشی دموکراتیک با ساختار متفاوتی از تعلیم و تربیت مواجه هستیم. این تفاوت را می‌توانیم حتی از منظر موقعیت افراد هم در نظام آموزشی مورد مقایسه قرار دهیم. در نظام آموزشی پیش دموکراتیک، معلم در موقعیتی بسیار بالاتر از محصلان قرار دارد و محصلان همواره از موضع پایین

۱. ایور موریش: درآمدی بر جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت، ترجمه غلامعلی سرمد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص





چشم به معلم دارند، اما در نظام آموزشی دموکراتیک جایگاه والای معلم مستلزم برخورد هم سطح او با محصلان است؛ البته در این میان، بسیاری از افراد میان کهنه و نو سرگردانند و هنوز این اصل تعلیم و تربیت مدرن را درک نکرده‌اند... آموزش شناسان امروزی همواره به روحیه و زمینه اجتماعی محصل توجه دارند. پیش از این، آموزش در مدرسه عمدتاً به معنای پذیرش توأم با اطاعت چیزهایی بود که از بالای سر محصلان می‌آمد اما تعلیم و تربیت جدید این نگرش تهوع آور را رد می‌کند... ذهن دموکراتیک از آغاز به آنچه شفاف و آشکار است اعتماد می‌کند.<sup>۱</sup>

«جان دیویی»، به عنوان فیلسوف پراگماتیست، طرفدار سرسخت دموکراتیک شدن آموزش و پرورش بود. در واقع تلاش عمل‌گرایانه برای بهبود بخشیدن به آموزش و پرورش همه افراد در جامعه‌ای دموکراتیک، درون مایه وحدت بخش فلسفه دموکراسی دیویی بود.

به نظر وی جوهر فلسفه به معنای اعم، همان فلسفه تعلیم و تربیت است یعنی فلسفه‌ای که به ما می‌آموزد که چگونه دنیا را به میل خود بسازیم و از آن بهره ببریم؛ در نتیجه به نظر وی، برترین هدف دموکراسی فراهم ساختن بهترین آموزش و پرورش ممکن برای شهروندان است. دموکراسی راستین متمایز از جامعه‌ای توده‌ای - که مبلغان و سوءاستفاده‌کنندگان در مواضع رهبری سیاسی و اقتصادی آن را به شکل‌های مختلف زیر نفوذ خود دارند - رویکرد متفاوتی به آموزش و پرورش شهروندان داشته است. همچنین جان دیویی معتقد بود که آموزش و پرورش دموکراتیک باید خود را با علم طبیعی تجربی وفق دهد؛ دموکراسی هر گاه قرار باشد به گونه‌ای موفقیت‌آمیز به مسائل خود بپردازد و با چالش‌های جدید برخورد کند به روش‌های عمل‌گرایانه علم نیاز دارد.

ثمره عملی علم مهندسی رفتار، فناوری در قدرتی است که افراد از خودشان نشان می‌دهند؛ اما از این قدرت می‌توان برای هدف‌های بد مانند سلطه جویی و نیز هدف‌های خوب مانند اصلاح جامعه دموکراتیک استفاده کرد. از این رو، علم، باید تحت هدایت ارزش‌های اخلاقی دموکراتیک قرار گیرد<sup>۲</sup> به نظر جان دیویی، اگر بپذیریم که آموزش و پرورش فراگرد ایجاد آمادگی اساسی عاطفی و عقلانی در برخورد با انسان و طبیعت است، فلسفه را می‌توان نظریه عمومی آموزش و پرورش تعریف کرد.<sup>۳</sup> همان‌طور که پیداست از نظر دیویی بین جامعه دموکراتیک و نوع آموزش و پرورش آن ارتباط وجود دارد. نمونه جامعه مورد نیاز دیویی، جامعه‌ای است که با گسترش توانایی‌های هر فرد برای عمل

۱. کارل مانهایم: دموکراتیک شدن فرهنگ، ترجمه پرویز اجلالی، نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۳۲.

۲. جیمز نیکولز: پراگماتیسم، در دایرة المعارف دموکراسی، ج اول.

۳. اسرائیل اسکفلر: چهار پراگماتیست، ترجمه محسن حکیمی، نشر مرکز، ۱۳۶۷، ص ۲۵۶.





هوشمند و موثر، حداکثر رشد را برای او فراهم می‌سازد. چنین جامعه‌ای مستلزم نهادهایی است که بیان آزادانه عقاید، تحمل نظرات گوناگون و مشارکت اعضایش را در ایجاد ارزش‌هایی که زندگی مشترک انسان‌ها را تنظیم می‌کند، پرورش می‌دهد.

در واقع، آموزش و پرورش مورد نیاز دیوبی هم بر اساس خود، شبیه چنین جامعه‌ای است، چنین مدرسه‌ای برای پرورش عادت‌های انتقادی ذهن ایجاد گردیده است.<sup>۱</sup> از این نظر ساختار دموکراتیک به دنبال آموزش اموری است که بتواند فرهنگ سیاسی دموکراتیک را در جامعه تعمیق بخشد و افراد را برای گفتگو، تعامل و مشارکت سیاسی، و احساس مسؤولیت اجتماعی آماده کند. از همین رو در جامعه دموکراتیک در کنار نهادهای رسمی آموزش و تربیت سیاسی نهادهای غیررسمی هم فعال هستند علاوه بر مدارس و دانشگاه‌ها، به عنوان نهادهای رسمی اما مستقل و آزاد که در تربیت سیاسی نقش دارند، رسانه‌های همگانی، احزاب سیاسی، و نهادهای مدنی همگی در رساندن اخبار و اطلاعات به جامعه و ایجاد گرایش‌ها و رفتارهای سیاسی سهیم هستند، و در نتیجه فضایی از آرای نهادهای رسمی و غیررسمی، سازنده شخصیت سیاسی افراد جامعه هستند. به طول کلی دموکراسی تلاش می‌کند که در تمام ابعاد تفکر و کنش سیاسی، ویژگی‌های یک شخصیت دموکرات را به نمایش بگذارد.

در رژیم‌های دموکراتیک این مسأله وجود دارد که احتمال انسجام میان منابع رسمی و غیر رسمی تربیت سیاسی بسیار بالاست. با وجود این که منابع غیررسمی یاد شده از القای دیدگاه‌های سیاسی خود به جامعه، آزادی نسبی دارند، منابع مختلف همچون خانواده، آموزش و پرورش، دانشگاه، رسانه‌های جمعی، احزاب سیاسی، و نهادهای مدنی به طور کلی ایده‌های هماهنگی در دفاع از دموکراسی مطرح می‌کنند و دموکراسی هم قابلیت و کارآمدی خود را در زندگی سیاسی نشان می‌دهد. در نتیجه نوعی ثبات شخصیت سیاسی در افراد جامعه به وجود می‌آید که به آنان اعتدال سیاسی اعطا می‌کند. از همین رو در نظام‌های دموکراتیک که تلاش نهادی برای تربیت افراد معتدل سیاسی صورت می‌گیرد، گرایش‌های رادیکال کمتری زمینه بروز پیدا می‌کنند، هر چند که هیچ جامعه‌ای از این گرایش‌های رادیکال در امان نیست. در عین حال باید گفت که علی‌رغم این هماهنگی، نوعی ناهمگونی در فرهنگ سیاسی کشورهای دموکراتیک مشاهده می‌شود. دلیل این ناهمگونی را به این صورت می‌توان بیان کرد که:

آزادی اندیشه یکی از اصول اولیه دموکراسی‌هاست؛ دموکراسی‌ها رواداری بیش‌تری در برابر افکار مختلف دارند. دموکراسی‌ها به احتمال بسیار ضعیف‌تری دست به پرورش سیاسی رسمی می‌زنند تا نظام‌های تمامیت‌خواه. این عوامل موجب افزایش مهاجرت به



آن‌ها می‌شود؛ تنوع قومی فرهنگی بیش‌تر این جوامع ناشی از همین مهاجرت است.<sup>۱</sup> باید گفت که در درون این ناهمگونی، نوعی همدلی نسبت به نظام دموکراتیک در میان شهروندان ایجاد می‌شود و این نکته منشأ ثبات سیاسی ماندگار و موفقیت‌های اقتصادی و تعمیق فرهنگ سیاسی مشارکتی است. در تحلیل این موضوع دیدگاه آلموند درباره فرهنگ سیاسی می‌تواند راهگشا باشد. به نظر وی:

برای ارزیابی سطح فرهنگ سیاسی جامعه باید به چند ضابطه کلی توجه بشود. اولاً، آحاد ملت چه اطلاعاتی درباره نظام سیاسی، قدرت نیروهای حاکم و نقش نخبگان سیاسی در فرایند تصمیم‌گیری سیاست داخلی و روابط خارجی دارند. ثانیاً، افراد جامعه چگونه خود را به عنوان عضوی از نظام سیاسی تصور می‌کنند و سرانجام این که آیا افراد جامعه از حقوق سیاسی و مدنی خود، مندرج در قانون اساسی مطلع هستند و از این حقوق به چه نحو و میزان برخوردار هستند؟<sup>۲</sup>

تقریباً تمامی مؤلفه‌های فوق در ارتباط با تربیت سیاسی هستند و در نظام‌های دموکراتیک، مجاری اطلاعاتی چون مقتدر و غیررسمی‌اند، دستگاه دولت و حکومت از شفافیت بالایی برخوردار است و اطلاعات فراوانی از مجاری گوناگون در اختیار جامعه قرار می‌گیرد. همچنین بحث از حقوق شهروندی، جایگاه مهمی در رژیم‌های دموکراتیک داراست و در ذهنیت شهروندان در جوامع دموکراتیک دولت مطلوب، دولتی است که به طور کامل حقوق و آزادی‌های آنان را پاس دارد.

در عین حال در دموکراسی‌ها به دلیل وجود آزادی اندیشه، روشنفکران نقش موثری در ساخت ذهنیت سیاسی شهروندان ایفا می‌کنند. به طور کلی آموزش عالی، گستره وسیعی از استعدادها را شکوفا می‌کند و دیدگاه‌های سیاسی را موثرتر می‌سازد. میان اشخاصی که در رشته‌های تخصصی فنی تحصیل می‌کنند و روشنفکرانی که گرایش تحصیلی آنان در جهت علوم سیاسی و علوم اجتماعی است، اغلب تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد. روشنفکران با نوشتن مطالب برای عامه مردم، در مقام رهبران فکری انجام وظیفه می‌کنند. نقش آنان در دموکراسی‌ها که در آن‌ها گروه‌های مخالف جدید تشکیل می‌دهند و گاه به قدرت می‌رسند، اهمیت بسیاری دارد.<sup>۳</sup>

البته دانشمندان علوم فنی هم عادت‌های ذهنی‌ای کسب می‌کنند که موافق طبع دموکراسی است. اساساً پیشه‌های علمی و آزادی، پیوند نزدیکی با یکدیگر دارند. اگر دانشمندان به ویژه در علوم اجتماعی به جای جستجوی حقیقت، سر سپرده مرجعیت

۱. آدا فی نیفتز: پرورش سیاسی، در دایرة المعارف دموکراسی، ترجمه محبوبه مهاجر، ج اول، ص ۴۴۳.

۲. Almond and D.G.Poweell, compavative Politics today.

۳. متا اسپنسر: آموزش و پرورش، ترجمه فریبرز مجیدی، در دایرة المعارف دموکراسی، ج اول، ص ۹۴.



رهبر یا عقیده‌ای حزبی باشند، تحقیقاتشان کاملاً بی معنا خواهد بود. بنابراین در دموکراسی منابع متعددی از تربیت سیاسی وجود دارد که به این دلیل که رشته پیونددهنده آن‌ها آزادی است، می‌تواند در دل یک ناهمگونی، انسجام اجتماعی را افزایش دهد.

در دموکراسی‌ها همواره از نوعی آموزش و پرورش مدنی هم بحث بوده است که براساس آن آموزش و پرورش مدنی باید شور و شوقی بیافریند که هر کس از استعدادهايش در خدمت دموکراسی استفاده کند. رهبران بالقوه بدین نحو باید به عرصه زندگی عمومی کشانده شوند، اما فقط پس از آموختن احترام عمیق برای آن نوع خویشتن داری یا میانه روی‌ای که آدمی را از هر کوششی برای کسب اقتداری بیشتر از آنچه با دموکراسی تناسب داشته باشد، باز می‌دارد.<sup>۱</sup>

کودکان در مدارس، بسیاری از مفاهیم اولیه سیاسی را یاد می‌گیرند و این در ذهنیت آنان تاثیر ماندگاری می‌گذارد. آنان همچنین روش‌های دموکراتیک را در همان جا در امور و برنامه‌های مختلف مدارس یاد می‌گیرند؛ در واقع، تربیت سیاسی که در خانواده شروع می‌شود، در مدرسه تکوین پیدا می‌کند و در دانشگاه شخصیت افراد به لحاظ سیاسی تا حد زیادی تعیین شده است.

ایده میهن دوستی و عرق وطن خواهی از همان کودکی در ذهن بچه‌ها وارد می‌شود و همواره از طریق رسانه‌های گروهی مختلف به افراد در جامعه تلقین می‌شود و این امر نقش مهمی در تربیت سیاسی و جهت‌دهی به باورهای میانی مردم دارد.<sup>۲</sup>

## ۲ - ۳. اهداف تربیت سیاسی در رژیم‌های اقتدارگرا

به طور معمول در رژیم‌های اقتدارگرا، رسانه‌های جمعی همانند آموزش و پرورش در انحصار دولت قرار دارند و عمدتاً به پخش تبلیغات دولتی می‌پردازند. اخبار و اطلاعات مهم که از طریق این رسانه‌ها منتشر می‌شود، به نحوی گزینش شده‌اند که در راستای تبلیغ از نظام سیاسی باشند. هدف تبلیغات رسانه‌های جمعی، ایجاد جامعه‌ای یکدست است که کاملاً مطیع دولت باشند و در واقع رژیم‌های اقتدارگرا، رژیم‌های دولت‌گرا هستند و خواهان انحصار همه امور - از آموزش گرفته تا اندیشه و تفکر عمومی جامعه - در دست دولت هستند و در نتیجه به دولت با دیده تقدیس نگاه می‌کنند.<sup>۳</sup> باید گفت که اساساً در چنین نظام‌هایی تربیت سیاسی وجود ندارد. چنان که گفته شد تربیت سیاسی

۱. استیون گلد: آموزش و پرورش مدنی، ترجمه مزدا موحد، دایرة المعارف دموکراسی، ج ۱، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۹۳۴.

۳. فون هایک: در سنگر آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند.



به معنای ایجاد ارزش و ایده‌های سیاسی پایدار در جامعه است که تفکر مثبتی را درباره دولت ایجاد می‌کند ولی در رژیم‌های اقتدارگرا اساساً چنین فرایندی از ایجاد ارزش‌های مشترک بین دولت و جامعه به چشم نمی‌خورد. در رژیم‌های اقتدارگرا، چون اساس نظام سیاسی بر تحمیل و اجبار است و از میان چهره‌های سه گانه دولت چهره‌های اجبار و ایدئولوژی بسیار غالب است، تربیت سیاسی هم، در واقع حکم تحمیل سیاسی را دارد. «نظام‌های تمامیت خواه» نوعاً به دنبال ایجاد یک نظام رسمی متصلب تربیت سیاسی هستند که در آن تمام مجراهای انتقال ایده‌ها و ارزش‌های سیاسی به جامعه تحت کنترل شدید دولت قرار دارد و نظام تربیتی از مدارس تا دانشگاه‌ها و رسانه‌های گروهی مختلف، همگی مبلغ ایده‌های سیاسی دستگاه و در واقع هیأت حاکم به شمار می‌آیند و رسانه‌های همگانی اعم از چاپی، دیداری، و شنیداری، معمولاً فقط نظر رسمی دولت را منعکس می‌کنند.<sup>۱</sup>

یکی از مسائل اساسی در تربیت و پرورش سیاسی این است که آیا دولت باید نقش اساسی در این زمینه داشته باشد و باورهای مورد نظر خود را به لحاظ مختلف بر جامعه تحمیل و یا القا کند؟ آیا موضوع تربیت سیاسی، اصول اخلاقی و فضیلت‌های زندگی است یا باورهای سیاسی خاص و جهت‌گیری مثبت نسبت به دولت و سیاست‌های آن است؟ این مسائل، همگی در نوع نگاه جامعه و دولت به مقوله تربیت سیاسی اثرگذار است. با وجود این که تقریباً همه دولت‌ها برای خود در امر تربیت سیاسی، نقش قائلند و عملاً آن را اعمال می‌کنند، ولی از این حیث دارای تفاوت‌های اساسی هستند؛ «دولت‌های تمامیت خواه» خواهان کنترل همه منابع تربیت سیاسی هستند. این نظام‌ها نوعاً مانع از ابراز آن دسته از عقاید سیاسی می‌شوند که حامی حاکمان سیاسی نیستند. نمونه‌های سرکوب، کشتار و اقدام به بازآموزی دگراندیشان در جوامع تمامیت خواه را می‌توان ذکر کرد.<sup>۲</sup> رژیم عراق در دوران صدام، رژیم هیتلر در آلمان فاشیستی، و رژیم استالین در شوروی کمونیستی<sup>۳</sup> نمونه‌هایی از این دولت‌ها بودند که هر یک به دلایل خاصی و به درجات بالایی سعی در انحصار منابع تربیت سیاسی و سرکوب شدید منابع رقیب بودند. اما نکته جالب این است که در واقع، در چنین جوامع تمامیت خواهی اساساً تربیت سیاسی به معنای واقعی کلمه وجود ندارد و سرکوب سیاسی است که عقاید سیاسی خاصی را بر جامعه تحمیل می‌کند و به محض این که این سرکوب از بین برود عقاید سیاسی ناشی از آن هم از بین خواهد رفت. چنان که گفته شد در تربیت سیاسی، هدف،

۳. دیوید هورتون اسمیت: پرورش سیاسی.

۲. دیوید هورتون اسمیت: پرورش سیاسی.

۳. همچنین ر.ک: هانا آرنست: توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی، نشر مرکز، ۱۳۷۴.

آموزش عقاید سیاسی خاصی است که مولفه‌های مختلفی در این فرایند اثرگذار هستند، که فرد یک سری ایده‌های سیاسی را به عنوان ایده‌های درست و مطلوب به رسمیت بشناسد در حالی که در دولت‌های تمامیت خواه، اساساً به جای فرایند تربیت و پرورش سیاسی، فرایند تحمیل سیاسی وجود دارد. دیدگاه کانت در مورد جامعه غیراجتماعی در این موضوع می‌تواند به ما کمک کند؛ وی در توضیح مفهوم جامعه پذیری غیراجتماعی می‌نویسد: تمایل [انسان‌ها] به همبودی در جامعه همراه مقاومت مداوم است که به گونه ای پیوسته جامعه را به تجزیه و انحلال تهدید می‌کند.<sup>۱</sup>

کانت ریشه این گرایش را در طبیعت بشر می‌یابد؛ انسان موجودی است جامعه‌گرا و فردگرا. او از یک سو به زندگی در جامعه تمایل دارد؛ زیرا - به تعبیر کانت - در این وضعیت بیشتر به انسان شبیه است؛ چرا که می‌تواند به توسعه توانایی‌های طبیعی خویش اهتمام ورزد و از سوی دیگر انسان دوست دارد تنها باشد، به عنوان یک فرد زندگی کند، و کسی کاری به او نداشته باشد، انسان در این مقام به خواسته شخصیت غیراجتماعی خود لبیک می‌گوید تا در سایه سار آن - به تعبیر کانت - هر چیز را برپایه ایده‌های خود هدایت کند. بدین سان، انسان جامعه پذیر موجودی است غیراجتماعی و در عین مردم‌گریزی موجودی است جامعه پذیر.<sup>۲</sup> به طور کلی در دولت‌های توتالیتر هدف از تربیت سیاسی ایجاد انسان‌های مطیع است تا انسان‌های خردورز و این با تعریف کانت از انسان که آن را اصالتاً موجودی خردورز می‌داند، منافات دارد.

نگرش فوق می‌تواند نشان دهد که چرا در دولت‌ها و نظام‌های توتالیتر تربیت سیاسی موفق نیست؛ چرا که در این نظام‌ها میل به تفرد که به عنوان میلی همیشگی در انسان اجتماعی هم وجود دارد نادیده گرفته می‌شود و تلاش می‌شود، انسان‌ها را به یک نوع شیوه زندگی وادار کنند و در واقع به دنبال نابود کردن حق انتخاب انسان در زندگی فردی و شخصی هستند. بنابراین زمانی که گفته می‌شود دولت‌های توتالیتر، حوزه عمومی و حوزه خصوصی را در هم می‌نوردند،<sup>۳</sup> نتیجه آن عدم تعادل بین جامعه پذیری و جامعه‌گریزی همزمان انسان است که در عین نیاز به جامعه به فردیت خود هم می‌بالد. بنابراین برای تربیت سیاسی نباید این موضوع را نادیده گرفت که انسان موجودی است خردورز و نقادی هم در ذات خردورزی است و به طور طبیعی هر قدر سطح آموزش در یک جامعه بالاتر باشد، خردورزی نقادانه انسان‌ها هم، بیش تر می‌شود. بنابراین درست است که اهداف تربیت سیاسی به طور ویژه با نظام‌های سیاسی پیوند دارد، ولی این پیوند به معنای

۱. سید علی محمودی؛ فلسفه سیاسی کانت، موسسه پژوهشی نگاه معاصر، ۱۳۸۴، ص ۱۴۸.

۲. همان، ص ۱۴۸.

۳. موریس باربیه؛ مدرنیته سیاسی، عبدالوهاب احمدی، نشر آگاه، ۱۳۸۳.

توفیق هر نظام سیاسی در فرایند تربیت سیاسی نیست.

#### ۴. نظریه‌های تربیت سیاسی

در زمینه تربیت سیاسی به لحاظ نظری سه نظریه کلان قابل طرح است که عبارتند از: نظریه محافظه کاری، مکتب انتقادی و نظریه دموکراتیک. نکته مهم این است که هیچ نظریه‌ای در تأیید شیوه اقتدارگرایانه تربیت سیاسی وجود ندارد؛ یعنی تمام نظریه‌های مطرح شده درباره تربیت سیاسی به نوعی نقطه مقابل شیوه اقتدارگرایانه تربیت سیاسی است.

##### ۱ - ۴. نظریه محافظه کاری

نظریه محافظه کاری که به طور عمده ناظر بر حفظ وضع موجود است، بیش تر از طریق تربیت سیاسی به دنبال حفظ سنت‌های اجتماعی کهن و انتقال آن‌ها به نسل‌های جدید و هدایت فکری و سیاسی افراد جامعه در راستای سنت‌های فوق و تلاش برای حفظ نابرابری‌های اجتماعی موجود، در راستای منافع محافظه کاران است. هدف این نگرش، تربیت انسان‌ها به گونه‌ای است که بیش از انتقاد از وضع موجود به طرفداری از آن بپردازند و به جای انتقاد از رهبران و نظام سیاسی، مرید و حامی آنان باشند. با این حال این نظریه به هیچ عنوان مدافع شیوه اقتدارگرایانه تربیت سیاسی که در دولت‌های تمامیت خواه اعمال می‌شود، نیست.

##### ۲ - ۴. مکتب انتقادی

این مکتب برخلاف مکتب محافظه کاری و در مقابل آن شکل گرفته است. تکیه بر نوعی آموزش و پرورش انقلابی و آزادی بخش و ترسیم سیمای تربیتی یک مبارز سیاسی - اجتماعی؛ آگاه سازی افراد نسبت به نابرابری‌های موجود به عنوان آرمان اصلی تربیت؛ تلاش برای تربیت انسان‌های منتقد و خلاق برای دگرگون کردن جامعه؛ توجه به نقش سیاسی - اجتماعی معلمان و فراگیران به عنوان طلایه داران ایجاد تغییرات ساختاری و بنیادی در جامعه؛ استفاده از روش‌های تحلیلی، پرسشگرانه و انتقادی و تحول‌گرا در تربیت؛ و استفاده از مدارس به عنوان ابزارهای بالقوه برای ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی از رؤوس اهداف تربیت سیاسی در مکتب انتقادی است.

##### ۳ - ۴. نظریه دموکراتیک

این نظریه بیش از همه در اندیشه‌های «دیویی» متبلور شده است و به دیدگاه مکتب انتقادی هم نزدیک تر است. این نظریه به دنبال تربیت شهروندان مستقل و نقاد، آموزش مشارکت سیاسی و ترغیب به مشارکت سیاسی فعالانه، افزایش تمایل افراد جامعه به فعالیت‌های عمومی، ترویج تساهل و قانون‌گرایی، تمرین مشارکت دموکراتیک، رشد

توانایی‌های افراد برای شرکت در مذاکره و گفت‌وگوهای سیاسی و انتقادی، و تبدیل دموکراسی سیاسی به یک روش عمومی زندگی است.

##### ۵. نگاه تحول‌گرا به تربیت سیاسی

مباحث تربیت سیاسی در کنار دو منظر نظام سیاسی و نظریه‌های سیاسی از منظر سومی هم قابل بررسی است و آن منظر تحول‌گرایانه است. در این منظر، برخی از صاحب‌نظران به دنبال ارائه شیوه‌های مطلوبی از تربیت سیاسی هستند که بتواند آثار بلند مدت سیاسی و اجتماعی مثبت در جامعه داشته باشد و در عین حال رسوب فرهنگ سیاسی منفی را که در طول تاریخ به تدریج انباشته شده‌اند، از بین ببرد. هدف از تربیت سیاسی معمولاً ایجاد یک فرهنگ سیاسی خاص است، حال اگر تربیت سیاسی بتواند رسوب فرهنگ سیاسی قدیمی را که دارای عناصر منفی است، تضعیف کند و از فرهنگ عمومی بزداید، به یکی از اهداف مهم خود دست پیدا کرده است.

از این نظر، تربیت سیاسی در هر جامعه‌ای طبیعتاً با توجه به ویژگی‌های فرهنگ سیاسی آن جامعه و ضعف‌هایی که فرهنگ سیاسی آن جا دارد، باید جهت‌گیری شود. مهم‌ترین هدف تربیت سیاسی می‌تواند ایجاد تحول در آن فرهنگ سیاسی و ایجاد خلق و خوی سیاسی جدید باشد. ایجاد تحول در فرهنگ سیاسی و در نتیجه شخصیت انسان‌ها که آنان را قابل پیش‌بینی، منطقی، عقلانی و منصف کند، نیازمند نظام خاصی از تربیت سیاسی است که در واقع چنین هدفی را مدنظر داشته باشد. این هدف گستره وسیعی از فعالیت‌های تربیتی را از سطح خانواده، مدرسه، دانشگاه‌ها، رسانه‌های جمعی، و دیگر عناصر موثر در فرهنگ سیاسی و عمومی جامعه، طلب می‌کند؛ در عین حال رهیافت تربیتی حاکم بر همه این نهادها هم، خود دارای اهمیت بسیار زیادی است.

از این نظر هدف تربیت سیاسی ایجاد باورهایی در انسان است که علاوه بر این که به او در فهم مسائل سیاسی کمک می‌کند، او را به فردی دارای احساس مسؤولیت اجتماعی تبدیل کند و گرایش مثبتی، نسبت به سیاست در او ایجاد کند.

آیا در یک جامعه در سطوح خانواده، مدرسه، رسانه‌ها و فضای اجتماعی - سیاسی، اندیشه‌ها و تفکرات بیشتر کنترل می‌شوند یا مدیریت. دو رهیافت کنترل فکر و مدیریت فکر پیامدهای متفاوتی برای مردم و نظام اجتماعی دارد. مدیریت فکر در خانواده، سیاست ملی و آموزش، نوعی کار هنری و از منظر اعتماد و اطمینان، قدرت و توانایی است. بر عکس، کنترل دیگران یا کنترل فکر دیگران، ریشه در بی‌اعتمادی، بحران مشروعیت، بدبینی، ضعف و خودبزرگ‌بینی دارد.

به هر حال هدف‌نمایی از تربیت سیاسی، این است که فرد، رفتار سیاسی خاصی را در جامعه در پیش بگیرد که این رفتار دارای آثار مخرب اجتماعی نباشد. ویژگی اساسی



چنین رفتاری، اعتدال سیاسی است. اعتدال سیاسی در هر جامعه‌ای می‌تواند مهم‌ترین دستاورد تربیت سیاسی قلمداد شود که فرد بر اساس آن دارای نگرش‌ها، گرایش‌ها و رفتارهای رادیکال و غیرعقلی در سیاست نباشد و همواره به عنوان یک عنصر فعال در عرصه سیاست به دنبال اصلاح تدریجی امور باشد.

این موضوع، زمانی اهمیت پیدا می‌کند که در تاریخ معاصر ایران رادیکالیسم عنصری پایدار در فرهنگ سیاسی بوده است؛ چنان که «آیزایا برلین» می‌نویسد روشنفکران ایرانی و روسی در مواجهه با غرب و اندیشه سیاسی آن، بیشتر به دنبال مکاتب رادیکال غرب رفته‌اند. این تندروی در رفتار سیاسی ایرانیان و به طور کلی خاورمیانه کاملاً مشهود است. تربیت سیاسی نه به دنبال ایجاد افراد مطیع، بلکه به دنبال ساختن انسان‌های مسؤول است. در حکومت‌های منطقه، هدف آموزش نه عوض کردن انسان‌ها برای ایفای نقش سیاسی مسؤولانه، بلکه مطیع کردن انسان‌ها است. از نظر کانت هم، زندگی راستین فرد بر شالوده آزادی قرار دارد، از این رو، خرد که در آزادی شکوفا می‌شود با خودکامگی در ستیز است. خرد تمامی پنجره‌ها را به سوی نظرها و اندیشه‌ها می‌گشاید و حاکمیت قانونی را که خود بر خویشتن تحمیل کرده، پذیرا می‌شود تا به پذیرش محدودیت‌های قدرت طلبان مجبور نگردد.<sup>۱</sup>

#### ۶. منابع تربیت سیاسی و انسجام درونی آنها

مؤلفه‌ها و منابع گوناگون در تربیت سیاسی دخیل هستند. یکی از مهم‌ترین مسائل، انسجام در منابع تربیت سیاسی است.

چنان که گفته شد منابع گوناگونی به هنجارسازی در جامعه مشغول هستند، هر قدر بین این منابع، سازگاری و انسجام وجود داشته باشد، تاثیرگذاری آن‌ها هم بیش‌تر خواهد بود؛ اما در صورتی که این منابع، فرد را به باورهای سیاسی خاص و متفاوت و گاه متضادی سوق دهد، آن وقت فرد دچار تضاد فکری و تزلزل در باورهای سیاسی خواهد شد که طبعاً بر رفتار سیاسی وی تاثیرگذار خواهد بود. از آن جا که در تربیت سیاسی فقط با آموزش سر و کار داریم، یکی از عواملی که موجب ایجاد تضاد در تربیت سیاسی می‌شود، تضاد میان آنچه در مدارس دولتی آموخته می‌شود با آنچه در خانواده به کودکان القا می‌شود، است. انسجام فکری و همبستگی در عقایدسیاسی و فقدان تعارض‌های بنیادین در اندیشه یک فرد، ناشی از وجود همبستگی در منابع متعدد تربیت سیاسی است. فقدان این همبستگی می‌تواند منبع چالش‌های درونی در فرد شده، ثبات شخصیت سیاسی وی را از بین ببرد.

این امر زمانی اتفاق می‌افتد که افراد از محیط‌های مدارس فاصله گرفته، شخصیت

۱. علی محمودی: اندیشه سیاسی کانت، پیشین، ص ۱۶۹.



سیاسی مستقل پیدا می کنند، در این شرایط در صورتی که هنجارهایی که فرد از محیط بیرونی از طریق رسانه های گروهی مختلف، احزاب سیاسی، رسانه های همگانی و گروه های اجتماعی می گیرد در تداوم با هنجارها و آموزه های سیاسی ای باشد که در مدارس به آنان القا می شود، نوعی تداوم در نگرش سیاسی را در وی شاهد خواهیم بود؛ ولی در صورت وجود شکاف میان هنجارهایی که از سوی منابع متعدد القا می شود، فرد دچار چالش های اساسی در رویکرد و بینش سیاسی خود خواهد شد. در صورتی که بین نهادهای مختلف هنجارساز در جامعه که از خانواده شروع می شود و بعد از طریق دانشگاه ها و رسانه های گروهی دنبال می شود تعارض های اساسی و بنیادین وجود داشته باشد، فرایند تربیت سیاسی دچار ناکامی خواهد شد.

علاوه بر این، نکته ای که اهمیت فراوانی دارد این است که اساساً دوران تربیت رسمی افراد بسیار محدود است و پس از آن، افراد وارد زندگی و اجتماع می شوند و بخش مهمی از قضاوت های خود را درباره نهادهای سیاسی بر اساس مشاهدات خود می سازند تا آموزش های رسمی؛ و این جا است که اگر بین آموزه های رسمی یک دولت در مدارس و دانشگاه ها، و زندگی سیاسی در عمل، تضاد وجود داشته باشند، بسیاری از دستاوردهای تربیت سیاسی کارایی خود را از دست داده، اهداف آن غیر قابل تحقق می شود.

از این رو زندگی سیاسی در یک جامعه، خود بزرگ ترین مدرسه است، به این دلیل که تأثیرات آن ماندگارتر و تعیین کننده تر از آموزش های مستقیم و رسمی سیاسی است. زندگی سیاسی سالم، ذهنیت مثبتی درباره سیاست ایجاد می کند و زندگی سیاسی ناسالم هم، موجب بی اعتمادی و بدبینی به سیاست می شود. در واقع، درجه سلامت زندگی سیاسی، سازنده تفکر سیاسی یک جامعه و نوع نگرش آن به سیاست است. همین موضوع موجب پایداری یک نظام سیاسی می شود. از این نظر برای هر حکومتی که خواهان پایداری است علاوه بر القای اندیشه های سیاسی مورد نظر خود، حکومت کردن درست هم مقوله بسیار مهمی خواهد بود. این امر، موجب جامعه پذیری سیاسی مثبت شده، در مردم احساس مسؤلیت اجتماعی و حس همدردی ایجاد می کند. بنابراین، به طور کلی می توان گفت که تأثیرات ماندگار بر جامعه پذیری و فرهنگ سیاسی و تحول آن، بیش از آن که ناشی از تربیت سیاسی باشد، متأثر از اوضاع کلی زندگی سیاسی در عمل و رخدادهای مهم زندگی سیاسی است.

در کنار همین پدیده است که خلق و خو، ویژگی های شخصیتی؛ کارآمدی، صفات اخلاقی؛ احساس مسؤلیت و پاسخگویی سیاستمداران و دولتمردان، خودخواهی یا حس نوع دوستی، شهوت قدرت یا انسان گرایی، همه و همه تأثیر قاطع و تعیین کننده ای بر نوع نگرش افراد جامعه به سیاست و سیاستمداران دارد. در نتیجه بسیاری از اهداف

تربیت سیاسی متأثر از مشاهده‌هایی است که به طور ناخودآگاه و قطعی بر قضاوت‌های مردم در باب سیاست تاثیر می‌گذارد؛ این دیدگاه کانت در واقع در همین راستا قابل درک است که:

رشد و باروری سجایای اخلاقی میان شهروندان، بستگی دارد به این که سیاستمداران اخلاقی چگونه در جامعه، ایفای نقش می‌کنند. پاسداری از آزادی و دیگر حقوق شهروندان و نگرش به انسان به عنوان غایت فی نفسه - نه آلت و ابزار - راه تحقق عقل عملی محض را در جامعه هموار می‌سازد. هنگامی که یک نظام سیاسی، حرمت آزادی را نگاه می‌دارد و بر سر راه دستیابی شهروندان به آزادی مانع ایجاد نمی‌کند زمینه‌های لازم برای کردار اخلاقی شهروندان فراهم می‌شود.<sup>۱</sup>

در عبارات فوق، بینش مهمی در باب تربیت سیاسی نهفته است. شهروندان و افراد جامعه بیش از آن که بر اساس آموزش‌ها و تبلیغات رسمی بیندیشند و عمل کنند، بر اساس مشاهده منش و روش‌های سیاسی دولتمردان می‌اندیشند و عمل می‌کنند و فراتر از آن، کل ساختار سیاسی، تاثیری ماندگار بر ذهنیت و جهت‌گیری سیاسی شهروندان بر جای می‌گذارد.

دیدگاه آلموند هم در واقع در راستای همین موضوع است؛ به نظر وی فرهنگ سیاسی جامعه، بیش تر در روند تاریخی جامعه و متأثر از فرهنگ عمومی تکوین پیدا می‌کند. در واقع، حاصل، اجتماعی شدن جامعه و فرایند تکاملی است که در هر جامعه‌ای از مجاری متعدد فرهنگ پذیری و جامعه پذیری انجام می‌شود. عمدتاً مجاری اولی شامل خانواده، مدرسه و گروه‌های هم سن و سال، و مجاری ثانوی شامل گروه بندی‌های شغلی، اجتماعی و اقتصادی می‌شود و بر همه افراد جامعه تاثیر می‌گذارد. از طریق فرایند اجتماعی شدن است که می‌توان بر چگونگی شکل‌گیری فرهنگ سیاسی پی برد و تاثیر ابعاد سیاسی و غیرسیاسی زندگی را در تعیین رفتار سیاسی مشاهده کرد.<sup>۲</sup>

خود ساختار حکومتی و شیوه‌های مختلف قانونگذاری آن و شیوه‌های تفسیر آن در جوامع، خواه ناخواه تاثیر مهمی بر شکل‌گیری باورهای سیاسی ایفا می‌کند که حتی اهمیت آن شاید در بلند مدت از آموزش مستقیم بسیار بیش تر و اثر آن هم در شهروندان و افراد جامعه، تعیین کننده‌تر باشد. بنابراین باید گفت یکی از منابع اصلی تربیت سیاسی خود نظام حکومتی و قوانین و رسوم آن است:

قوانین بناچار نهادهای اجتماعی، عادات و عقاید را شکل می‌دهند و به همین دلیل

۱. علی محمودی: فلسفه سیاسی کانت، پیشین، ص ۱۸۰.

۲. علی رضا ارغندی: تحولات سیاسی ایران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۷.



بحث‌ها و تبادل نظرهایی که بر وضع قوانین مقدمند و نیز قضاوت‌هایی که در هنگام تفسیر و کاربرد قوانین صورت می‌گیرند، مورد توجه دقیق قرار دارند. این تبادل نظرها و قضاوت‌ها اگر به نحو معقول و با تشریفات متین و موقرانه به مرحله عمل درآیند، می‌توانند نکته‌های زیادی در زمینه اصول دموکراتیک عدالت به شهروندان بیاموزند و حرمت نهادن به قانون را بر ذهنشان القا کنند.<sup>۱</sup>

بنابراین شیوه‌های اداره امور، تاثیر ماندگاری بر برداشت افراد جامعه از ساختار سیاسی دارند و در واقع نوع نگرش آنان به نظام سیاسی را می‌سازند و حتی موجب می‌شوند که افراد نسبت به آموزش‌های سیاسی نظام حاکم با دید منفی و یا دید مثبت نگاه کنند. نظام‌هایی که به لحاظ عملی با معضلات فراوانی در اداره امور از جمله شایع بودن امور غیراخلاقی، زد و بندهای سیاسی، و فساد مالی مواجه هستند تقریباً نوعی بدبینی به نظام سیاسی را در جامعه تحریک می‌کنند، و موجب تعمیم این بدبینی به باورها و ایده‌های سیاسی می‌شود که از طریق آن ساختار سیاسی به جامعه منتقل می‌شود.

از این منظر می‌توان گفت که در هر نظام سیاسی بیش از آن که بر روی تربیت سیاسی، تمرکز شود، باید روی اصلاح زندگی سیاسی که تاثیری مستقیم، پایدار و بلند مدت بر روی ایستارها و ذهنیت‌های سیاسی دارد، سرمایه گذاری شود.

یکی از منابعی که می‌تواند در دنیای کنونی، در فرایند تربیت سیاسی موثر باشد، فرایندهای جهانی شدن است. جهانی شدن در آینده، همه وجوه زندگی را متأثر خواهد ساخت. یکی از عناصر اصلی جهانی شدن زبان انگلیسی است که همگان صرف نظر از نظام سیاسی و ارزشی خود بدان نیازمند هستند و یا حداقل آن را برای ارتباطات و معادلات روزمره بین‌المللی مفید و ضروری می‌دانند. از این نظر جهانی شدن می‌تواند به نحو چشمگیری فرهنگ‌های سیاسی محلی را تحت تاثیر قرار داده، آنان را وارد زندگی سیاسی جدیدی کند. در اثر جهانی شدن بسیاری از هنجارهای مشترک ایجاد می‌شود و انسان‌ها خواهان تحول سیاسی از سبک‌های سنتی به سبک‌های جدیدتر می‌شوند. منابع فراوانی در امر تربیت سیاسی متفاوت از جریان رسمی در فرایند جهانی شدن ایجاد می‌شود و گسترش ارتباطات، اطلاعات را در سطح وسیع و در کم‌ترین زمان، در اختیار همگان قرار می‌دهد و ذهنیت‌های متفاوتی را نسبت به دنیای پیش روی انسان ایجاد می‌کند.<sup>۲</sup>

به هر حال همواره باید این موضوع را مدنظر داشت که زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در هر جامعه‌ای، خود مهم‌ترین مربی تربیت سیاسی است و اصلاح زندگی

۱. دیوید موستر: آموزش و پرورش مدنی، ترجمه فریبرز مجیدی در دایرة المعارف دموکراسی، ص ۹۸.

۲. اریک هابریام: جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ترجمه ناهید فروغان، نشر قطره، ۱۳۸۲، ص ۱۲۹.

سیاسی و اجتماعی مهم‌ترین گام برای تربیت انسان‌های سالم با شخصیت متعادل، خلاق و مثبت است.

در نهایت باید تأکید کرد که ارتباط بین آموزش و سیاست دو سویه است. درست است که دولت‌ها تلاش می‌کنند که آموزش را در مقاطع گوناگون کنترل کنند، ولی خود گسترش آموزش تاثیر عمیقی در کیفیت تفکر سیاسی افراد می‌گذارد و می‌تواند تحولات زیادی را در طرز تفکر سیاسی آنان ایجاد کند. بنابراین تربیت سیاسی که از کانال و مجرای نهادهای آموزشی عبور می‌کند دارای آثار ناخواسته‌ای است که نه مترتب بر محتوای تربیت سیاسی، بلکه ناشی از نفس تاثیر آموزش و گسترش کمی و کیفی آن بر شیوه تفکر و زندگی انسان است که می‌توانیم از آن تحت عنوان «تاثیرات پنهان» آموزش و پرورش و به طور کلی تربیت سیاسی یاد کنیم.

### نتیجه‌گیری

به لحاظ تاریخی همواره بین آموزش و سیاست پیوند وجود داشته است. دولت‌ها همگی در راستای تربیت افراد جامعه مطابق با خواست و ارزش‌های خود تلاش کرده‌اند. تربیت سیاسی از این منظر به معنای تربیت افراد جامعه مطابق اهداف سیاسی نظام حاکم است. این ارتباط بین تربیت و سیاست با توجه به تحول نظام‌های سیاسی نیز متحول گردیده است. به لحاظ نظری هم نظریه‌هایی درباره تربیت سیاسی مطرح شده است که برخی از این نظریه‌ها مطابق با عملکرد برخی از نظام‌های سیاسی بوده است و معمولاً نظام‌های سیاسی کارآمد نظام تربیتی کارآمدتری داشته‌اند و فرایند هنجارسازی و ایجاد جامعه‌پذیری و فرایند انتقال ارزش‌ها در آن‌ها با موفقیت بیشتری نسبت به دولت‌های ناکارآمد انجام گرفته است. دلیل این امر این است که علاوه بر تربیت رسمی، افراد در جوامع مختلف در معرض تربیت نهادهای غیررسمی هم قرار دارند. فراتر از این، خود زندگی سیاسی و ساختار حکومتی مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین تأثیر را - که پایداری آن بیش تر از آموزش‌های رسمی فرد در دوران کودکی در مدرسه است - بر ذهنیت و نگرش سیاسی وی می‌گذارد.

در نتیجه، دولت‌هایی که زندگی سیاسی را به نحو مطلوب‌تری مدیریت می‌کنند و به خرد و آزادی انسان احترام می‌گذارند، می‌توانند شخصیت‌های متعادل‌تری را در جامعه ایجاد کنند. دلیل دیگر این امر، انسجام نسبی در میان منابع متعدد تربیت سیاسی در دولت‌های کارآمد است. گذشته از این، در دوران کنونی، جهانی شدن هم یکی از عوامل مؤثر بر ذهنیت و نگرش سیاسی افراد است که می‌تواند تأثیر آموزه‌های رسمی تربیت را نسبت به دوران گذشته کمتر کند. گسترش کمی و کیفی آموزش در دنیای مدرن،

سیاست را در معرض تحولات عمیق تری قرار خواهد داد و الگوهای نوینی از تربیت سیاسی و خلق ذهنیت سیاسی ایجاد خواهد کرد، که این مسأله به نوبه خود، دگرگونی سیاسی را عمیق تر خواهد ساخت.

در مجموع، می توان گفت که تربیت سیاسی در هر جامعه، باید با توجه به ویژگی های فرهنگ سیاسی آن جامعه و ضعف هایی که فرهنگ سیاسی آن دارد، جهت گیری شود. هر چند که تعیین هدف تربیت در هر جامعه ای بستگی تام با سابقه دینی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن کشورها دارد اما باید به افراد جامعه آموخت که حقوق و آزادی فرد، مقدس ترین چیزهاست. مبارزه با حس جنگ طلبی و افزایش حس صلح دوستی، کم کردن کینه و غرض نسبت به ملت های دیگر، و ایجاد اعتدال سیاسی همه از اهداف مطلوب در تربیت سیاسی است. هدف از تربیت سیاسی، در عین حال، ایجاد فضایل اخلاقی از قبیل راستی و درستی و فضایل اجتماعی - سیاسی از قبیل عدالت خواهی، آزادی خواهی، عشق به مساوات، علاقه به همکاری، و احترام به قانون است. به هر حال، زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، خود، مهم ترین مربی تربیتی هستند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی